

نقد نگاشت ترجمه های قرآنی (۱۰)

نقد و بررسی ترجمه قرآن آقای کریم زمانی

۱۵۱-۱۶۳

چکیده: نویسنده در نوشتار پیش رو، در تلاش است ترجمه قرآن جناب آقای کریم زمانی را در بوته نقد و بررسی قرار دهد. وی در راستای این هدف، با بیان آیات یکم تا چهل و ششم سوره انعام، نکات انتقادی خود را نسبت به ترجمه بیان کرده و سپس، دیدگاه خود را مطرح می سازد.

کلیدواژه: ترجمه قرآن، قرآن، کریم زمانی، نقد ترجمه

Review of Quranic Translations(10)
Review of Quran Translation by Mr. Karim
Zamani

Seyyed Muhammad Reza Safavi

Abstract: In the following article, the author is trying to review the translation of the Quran by Mr. Karim Zamani. In line with this goal, he expressed his critical points about the translation by stating the first to forty-sixth verses of Surah An'am and then presented his point of view.

Keywords: Quran Translation, Quran, Karim Zamani, Review of the Translation

اسلام با پیشرفتی سریع و چشمگیر بسیاری از مناطق را درنوردید و قرآن را به شرق و غرب عالم برد. قرآن در میان اقوام و ملل جهان جای خود را باز کرد. اینجا بود که ضرورت ترجمه خودنمایی کرد و طولی نکشید که ترجمه قرآن آغاز شد. با گذشت سال‌ها صدها ترجمه به زبان‌های مختلف در اختیار جوامع ایمانی قرار گرفت. ترجمه قرآن چون کاری بشری است، مصون از خطاها نیست؛ به همین دلیل بررسی و نقد، یک ضرورت به شمار می‌آید. نقد ترجمه‌ها بسیار دیرآغاز شد که اگر همراه با ترجمه‌ها پیش می‌رفت، بی‌شک ترجمه‌های قرآن بسیار دقیق‌تر، متین‌تر، رساتر و جذاب‌تر می‌شد. البته آنگاه که آغاز شد، اندکی از عقب‌ماندگی‌ها را جبران کرد، اما همچنان باید ادامه داشته باشد تا رسالت خود را که همانا ارتقای ترجمه‌ها در همه عرصه‌هاست، به انجام رساند و توجه دادن مترجمان به لغزش‌ها یکی از این عرصه‌هاست. ما نیز به نوبه خود با بضاعتی ناچیز به قصد توجه دادن به نارسایی‌ها به نقد و بررسی برخی ترجمه‌ها رو آوردیم و در این مقال به ترجمه استاد کریم زمانی پرداختیم. ترجمه ایشان از ترجمه‌های موفق تلقی می‌شود. همراه بودن ترجمه با شرح و تفسیری مختصر و توضیح و بیان معانی واژه‌ها از نکات مثبت این اثر است. ایشان درباره ضرورت شرح و تفسیر مختصر همراه با ترجمه می‌نویسد:

سعی نگارنده بر آن بوده است که فهم آیات را برای عموم علاقه‌مندان این نامه آسمانی آسان کند، اما چنین دریافت که به صرف ترجمه نمی‌توان بدین مقصود رسید؛ اگرچه آن ترجمه در ذروه‌اعلای دقت و فراست قرار گرفته باشد.^۱

نقد و بررسی بر اساس چاپ ششم ترجمه مزبور که چاپ دوم انتشارات علمی است و در اسفندماه سال ۱۳۹۹ هجری شمسی به زیور طبع رسیده، انجام گرفته که ویرایش دوم ترجمه است. در این مقال، ترجمه سوره انعام از آیه یکم تا چهل و ششم نقد و بررسی می‌شود. اگر توفیق همراه بود، بررسی ترجمه دیگر آیات سوره در مقالات دیگر عرضه خواهد شد.

آیه ۱ سوره انعام: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ: به نام خداوند مهر گستر مهربان.

بررسی

«رحمان» وصف مبالغه از «رحمة» است، یعنی کسی که از سر مهر و عطوفت عطا می‌کند. ترجمه آن به «مهر گستر» خالی از ایراد نیست؛ زیرا «مهر گستر» کسی است که مهر و محبت را گسترش می‌دهد^۲ و این دو معنا دارد: ۱. کسی که در میان خلاق مهر و محبت را فراگیر می‌کند تا آنها به همدیگر مهر داشته و محبت کنند. ۲. مهر و محبت خویش را که احسان و اعطا از سر مهر است، بر خلاق می‌گستراند، در حالی که رحمان یک معنا دارد و او کسی است که خود بر دیگران رحمت می‌آورد و به

۱. بخشی از پی‌نوشت ویرایش دوم.

۲. ر.ک به: لغتنامه.

آنها احسان می‌کند. برای جلوگیری از اشتباه بهتر بود از این واژه دو معنایی پرهیز شود.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ: سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و روشنایی را پدید آورد.

بررسی

۱. «حمد» به سپاس و ستایش برگردان شده است. به شهادت اهل لغت، «حمد» می‌تواند به معنای ستایش و نیز سپاس باشد. از آن رو که حمد و معادل آن ستایش، اعم از شکر و سپاس است، حمد را در همه موارد می‌توان به ستایش معنا کرد، اما در مواردی سپاس موجه نیست؛ زیرا شکر و سپاس آنگاه است که نعمت و احسانی از نعمت بخش به سپاسگزار رسیده باشد. در این آیه چون گوینده خداوند است، او می‌تواند خود را ثنا و ستایش کند، اما جا ندارد که از خود سپاسگزاری کند؛ چون نعمت و احسانی برای او در میان نیست. گویی به همین دلیل است که مترجم گرامی آنجا که «شاکر» در وصف خداوند آمده است، مانند: «فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ»، (بقره: ۱۵۸) آن را به «قدردان» ترجمه می‌کند، نه به «سپاسگزار». بهتر بل متعین آن است که وقتی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» سخن خداوند است، مانند آیه مورد بحث، «حمد» به «ستایش» معنا شود، نه «سپاس»؛ چنان‌که مترجم گرامی در ترجمه آیه ۱ سوره کهف (الْحَمْدُ لِلَّهِ...) سپاس را در ترجمه نمی‌آورد. ایشان در ترجمه این آیه می‌نویسد: «ستایش مخصوص خداوند است».

۲. مترجم «جَعَلَ» را به «پدید آورد» برمی‌گرداند که درست است، اما چون واژه‌های آیه را معنا می‌کند می‌نویسد: «جَعَلَ: قرار داد» و معلوم است که «قرار دادن» و «پدید آوردن» تفاوت معنایی دارند. این ناهماهنگی میان ترجمه و معانی واژه‌ها مکرر روی داده است. از باب نمونه ایشان در جمله «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَتَيْنِ» از آیه ۶ سوره مائده می‌نویسد: «و سرها و پاهایتان را تا برآمدگی روی پاها مسح کنید». در ترجمه، «كَعْبَتَيْنِ» را «برآمدگی روی پاها» معنا می‌کند، ولی در بیان معانی واژه‌ها آن را قوزک معنا می‌کند و می‌نویسد: «كَعْبَتَيْنِ تثنیه كعب: قوزک پا».

آیه ۲ سوره انعام: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ: اوست کسی که شما را از نوعی گل آفرید.

بررسی

۱. در ترجمه «طین» به نکره بودن آن توجه شده است و به صورت «نوعی گل» بازتاب یافته است که درخور تحسین است؛ نکته‌ای که کمتر مترجمی به آن توجه نشان می‌دهد، ولی معلوم نیست به چه دلیلی در آیه ۱۲ سوره مؤمنون کلمه «نوعی» را که نمایانگر نکره بودن «طین» است، بر خلاف اینجا در قلاب قرار داده است. مترجم گرامی در ترجمه آیه: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ» می‌نویسد: «و همانا آدمی را از چکیده‌ای از [نوعی] گل آفریدیم».

ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ مَمْتَرُونَ: سپس [در زندگی این جهان برای هر یک از شما] اجلی مقدر داشت و اجل حتمی نزد اوست. [ولی] باز هم شما به شک اندرید.

بررسی

۱. جمله «تَمْتَرُونَ» به «به شک اندرید» ترجمه شده است، در حالی که این عبارت برای جمله‌ای مانند: «أَنْتُمْ فِي شَكٍّ» یا «أَنْتُمْ فِي مَرِيَّةٍ» مناسب است. شگفت این است که مترجم عبارت «به شک اندرید» را در جایی که برابر متن بوده به کار نبرده است؛ مانند: «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا... (بقره: ۲۳): درباره آنچه بر بنده خود [پیامبر(ص)] فرو فرستادیم شک دارید». در اینجا از آن رو که در عبارت کلمه «فی» آمده است، مناسب بود عبارت: «به شک اندرید» در ترجمه «كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ» آورده می‌شد.

آیه ۶ سوره انعام: أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ: مگر ندیده‌اند که چقدر از اقوام پیشین را نابود ساختیم.

بررسی

۱. «قَرْنٍ» به «اقوام» بازگردانده شده است که ترجمه دقیقی نیست؛ زیرا «قَرْنٍ» چنان‌که مترجم در معانی واژه‌ها آورده، به معنای مردمی است که در یک عصر زندگی می‌کنند. مترجم محترم در آیاتی آن را به «امت» (اسراء: ۱۷) و در آیاتی آن را به «نسل» (یونس: ۱۳) ترجمه کرده است. گویی این تفاوت‌ها برخاسته از اختلاف اهل لغت در بیان معنای «قَرْنٍ» از یک سو و نیافتن یا نبودن معادل فارسی برای آن از سوی دیگر است. بنابراین می‌توان در این‌گونه موارد مترجمان را معذور شمرد.

۲. عبارت «مِنْ قَبْلِهِمْ» قید و وصف «مِنْ قَرْنٍ» شمرده شده است (اقوام پیشین). این به خودی خود بی‌ایراد به نظر می‌رسد، ولی در برخی از آیات مشابه، مانند آیه ۹۸ سوره مریم «مِنْ قَرْنٍ» متعلق به «أَهْلَكْنَا» گرفته شده. در ترجمه آیه ۹۸ سوره مریم (كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ) آمده است: «پیش از آنان چه بسیار نسل‌ها را نابود کردیم». ضمناً تعبیر «نابود ساختیم» برای «أَهْلَكْنَا» که در آیه مورد بحث آمده، وجیه نیست؛ چون «نابودی» با «ساختن» همخوانی ندارد. «نابود کردیم» بهتر، بل متعین است.

أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا: باران‌های پیاپی [و برکات فراوان] بر آنان فرو فرستادیم.

بررسی: برای بررسی ترجمه مزبور، آیات مشابه و ترجمه آنها را از مترجم گرامی می‌آوریم:
يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (هود: ۵۲): ابرهای پر باران را بر شما فرستد.

يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (نوح: ۱۱): بر شما از آسمان بارانی ریزان و فراوان بفرستد.

دو آیه مزبور و آیه مورد بحث مشابه‌اند، ولی ترجمه آنها تفاوت‌های اساسی دارد:

۱. «السَّمَاء» در ترجمهٔ اوّل (آیهٔ مورد بحث) به «باران‌ها» و در ترجمهٔ دوم به «ابرها» و در ترجمهٔ سوم به «آسمان» برگردان شده است.

۲. در ترجمهٔ اوّل و دوم «باران‌ها» و «ابرها» به صورت جمع و در ترجمهٔ سوم به صورت مفرد آمده است.

۳. «مِدْرَارًا» در آیهٔ اوّل به «پیاپی»، در آیهٔ دوم «پرباران» و در آیهٔ سوم «ریزان و فراوان» ترجمه شده است.

۴. ترجمهٔ سوم نشان می‌دهد که در آیه تقدیراتی لحاظ شده است. در «السَّمَاء» حرف «مِن» مقدر شمرده شده؛ چون ترجمه شده است: «از آسمان».

۵. «مِدْرَارًا» صفت برای موصوف محذوف (مَطْرًا) و آیه چنین فرض شده است: «يُزِيلُ مِنَ السَّمَاءِ عَلَيْكُمْ مَطْرًا مِدْرَارًا»، ولی در آیهٔ اوّل و دوم هیچ یک از این تقدیرات لحاظ نشده و در آنها «مِدْرَارًا» قید «السَّمَاء» شمرده شده است.

آیهٔ ۷ سورهٔ انعام: وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ ... اگر نوشته‌ای بر برگ‌های کاغذ بر تو نازل می‌کردیم و با دستان خود آن را لمس می‌کردند ...

بررسی

۱. در ترجمهٔ آیه ایرادی به نظر نمی‌رسد، ولی در توضیح آیه سخنی آمده که با ترجمه در تعارض است. مترجم گرامی می‌نویسد: «لَوْ نَزَّلْنَا: اگر نازل کنیم». فعل ماضی «نَزَّلْنَا» توسط حرف شرط «لَوْ» معنی مضارع یافته است. دربارهٔ «لَمَسُوهُ» می‌نویسد: «لَمَسُوهُ: لمس کردند آن را. در اینجا: لمس کنند آن را؛ چون معطوف به فعل شرطی است، معنی مضارع یافته است». ایراد نخست تعارض توضیح با ترجمه است؛ زیرا توضیح تصریح می‌کند که «نَزَّلْنَا» و «لَمَسُوا» معنای مضارع دارند، ولی در ترجمه همان معنای ماضی منعکس شده است: «نازل می‌کردیم»، «لمس می‌کردند».

۲. این قاعده نادرست است؛ زیرا حرف شرطی که فعل ماضی را معنای فعل مضارع می‌دهد، «إِنْ» شرطیه است، نه «لَوْ» شرطیه. اهل ادب به این معنا تصریح کرده‌اند. ابن هشام دربارهٔ «لَوْ» می‌نویسد:

... تقييد الشرطية بالزمن الماضي، وبهذا الوجه وما يذكر بعده فارقت «إِنْ»، فَإِنَّ تِلْكَ لَعَقْد السَّبِيبةِ والمسببية في المستقبل: حرف «لَوْ» شرط را به زمان ماضی مقید می‌کند و این ویژگی و خصوصیت دیگری که برای آن یاد خواهد شد، تفاوت «لَوْ» و «إِنْ» شرطیه است؛ زیرا «إِنْ» شرطیه برای بیان ایجاد سبب و مسبب در مستقبل است.^۳

سخن ابن مالک نیز در این باره مشهور است:

۳. مغنی اللیب، ج ۱، ص ۲۵۵.

لو حرف شرط فی ماضی و یقلل/إبلاؤه مستقبلاً لکن قبل: لو حرف شرط در زمان گذشته است و اندک است مواردی که پس از آن مستقبل باشد، ولی پذیرفته شده است.

سمین حلبی هم می نویسد:

أكثر ما تكون شرطاً في الماضي وقد تأتي بمعنى إن كقوله تعالى: «وَلْيُحْشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ»: «لو» در بیشتر موارد شرط در ماضی است و گاه به معنای مضارع نیز می آید، مانند: «لَوْ تَرَكُوا...» در آیه ۹ سوره نساء.^۴

مترجم در بسیاری از آیات به قاعده ای که مدعی آن است عمل نمی کند، مانند:
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَقْتُمْ إِنْ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره: ۲۲۰): اگر خدا می خواست [در مورد یتیمان] بر شما سخت می گرفت.

و نیز مانند:

لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتِ (بقره: ۲۵۳): اگر خداوند می خواست کسانی که از پس ایشان آمدند، پس آن همه نشانه های روشن که برایشان آمد، با یکدیگر ستیز و کارزار نمی کردند.

در مواردی هم این قاعده را به کار می بندد، مانند:

لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى (انعام: ۳۵): اگر خداوند بخواهد آنان را بر هدایت جمع خواهد کرد.
از آنچه بیان شد، این نتیجه به دست می آید که اولاً قاعده ای که مترجم بیان می کند، بر خلاف نظر ادیبان است. ثانیاً خود به این قاعده ملتزم نیست.

آیه ۱۰ سوره انعام: وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلِنا مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما كانوا بهِ يَسْتَهْزِئُونَ: و بی گمان پیش از تو پیامبرانی را به ریشخند گرفتند، ولی سرانجام کیفر ریشخندشان بر سر آنان فرود آمد.

بررسی

۱. عبارت «مِنْ قَبْلِكَ» متعلق به «اسْتَهْزَيْتُمْ» گرفته شده است (پیش از تو پیامبرانی را به ریشخند گرفتند)، ولی مفسران اهل ادب و معربین قرآن «مِنْ قَبْلِكَ» را قید و به اصطلاح صفت «رُسُل» دانسته اند.^۵ علاوه بر این مترجم گرامی در آیه ۴۱ سوره انبیاء که مانند آیه مورد بحث است، آن را قید «رُسُل» قرار داده است:

۴. الدر المصون، ج ۱، ص ۱۴۳.

۵. رک به: التحرير و التنوير، ج ۶، ص ۲۷؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۹۶؛ اعراب القرآن الکریم و بیانه، ج ۳، ص ۷۱.

وَلَقَدْ اسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ: و البته [...] پیامبران پیش از تو مورد ریشخند قرار گرفته اند.

۲. جمله «ولی سرانجام کیفر ریشخندشان بر سر آنان فرود آمد»، در ترجمه «فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما كانوا به يَسْتَهْزِئُونَ» نوعی ترجمه آزاد است و با ترجمه برابر فاصله گرفته است؛ چراکه اولاً «مِنْهُمْ» هیچ بازتابی در ترجمه ندارد. ثانیاً بدون اینکه حرف مصدری در عبارت: «ما كانوا به يَسْتَهْزِئُونَ» باشد، به صورت مصدری معنا شده است (کیفر ریشخندشان). ثالثاً مفاد «به» در ترجمه انعکاسی ندارد. گفتنی است که ایشان عبارت «مِنْهُمْ» را در آیه ۴۱ سوره انبیاء: «فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ» در ترجمه منعکس می‌کند: «ولی سرانجام کیفر استهزایشان بر سر ریشخندکنندگان درآمد». «ریشخندکنندگان» در این جمله، مفاد «مِنْهُمْ» را بیان می‌کند، ولی خطایی فاحش در آن دیده می‌شود؛ زیرا گمان شده است که ضمیر «مِنْهُمْ» به «ریشخندکنندگان» برمی‌گردد، در حالی که بی‌شک مرجع این ضمیر «رُسُل» است.

آیه ۱۴ سوره انعام: قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: بگو: آیا جز خدا را سرپرست خود کنم، حال آنکه فقط اوست آفریدگار آسمان‌ها و زمین.

بررسی

۱. عبارت «حال آنکه فقط اوست» می‌نماید که مترجم «فاطِرِ السَّمَاوَاتِ» را حال برای «الله» شمرده است، در حالی که مجرور بودن «فاطِر» نشان می‌دهد که آن نعت برای «الله» مجرور است.

۲. ایشان در توضیح کلمه «فاطِر» می‌نویسد: «نوپدیدآورنده ... نوآور» و دلیل آن را نیز بیان می‌کند، ولی در ترجمه این معنا را منعکس نمی‌کند و آن را آفریدگار که همان خالق است ترجمه می‌کند.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ: بگو: من فرمان یافته‌ام که نخستین مسلمان باشم.

بررسی

ترجمه «مَنْ أَسْلَمَ» به «مسلمان» ترجمه برابر نیست؛ به نوعی ترجمه آزاد به شمار می‌آید. وانگهی مترجم در توضیح «مَنْ أَسْلَمَ» می‌نویسد: «کسی که تسلیم امر خدا باشد» و این با «مسلمان» تفاوت معنایی دارد. مسلمان در عرف زبان فارسی کسی است که شهادتین گوید و خود را مسلمان بنامد؛ چه فرمان‌های خدا و پیامبر را گردن نهد، چه گردن ننهد، در حالی که «مَنْ أَسْلَمَ» کسی است که فرمانبردار خدا باشد؛ چنان‌که مترجم به آن اذعان دارد. علاوه بر این ایشان «مَنْ أَسْلَمَ» در آیه ۱۴ سوره جِنِّ را چنین ترجمه می‌کند: «هر که تسلیم خدا گردد».

آیه ۱۸ سوره انعام: وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ: و فقط اوست که بر جمیع بندگان خود چیره و قاهر است.

بررسی

مترجم جمله «هُوَ الْقَاهِرُ» را حاکی از حصر می داند و آن را به «فقط اوست...» ترجمه می کند. این معنا از پشتوانه ادبی برخوردار است؛ چرا که گفته اند آنگاه که مسند معرفه باشد، جمله گویای حصر است،^۶ ولی شگفت است که در آیه مشابه بر خلاف این آیه به معنای حصر تصریح نمی کند. ایشان در ترجمه آیه ۶۱ همین سوره (هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ) می نویسد: «اوست که بر بندگان خود چیره است» و در آیه ۶۵ همین سوره نیز به این قاعده توجه نشان نمی دهد و در ترجمه «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ...» می نویسد: «بگو: او می تواند...».

ضمناً در ترجمه آیه ۱۸، دو کلمه «جمع» و نیز «قاهر» زائد است. شاهدش این است که در ترجمه آیه مشابه، یعنی آیه ۶۱ (اوست که بر بندگان خود چیره است)، این دو کلمه نیامده است و خللی به معنا نمی رساند.

آیه ۱۹ سوره انعام: قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً: بگو: کدامین چیز بزرگ ترین گواهی است [مسلماً گواهی خدا].

بررسی: مترجم مراد از «شئی» را گواهی شمرده است. در حقیقت عبارت آیه را این گونه ترسیم می کند: «أَيُّ شَهَادَةٍ مِنَ الشَّهَادَاتِ أَكْبَرُ: از میان گواهی ها کدام گواهی برتر است». این ترسیم موجب حذف «شَهَادَةٌ» از جمله می شود. بنابراین باید گفت مراد از «شئی» اشخاص شهادت دهنده اند، یعنی «شَهَادَةُ أَيِّ شَخْصٍ مِنَ الْأَشْخَاصِ أَكْبَرُ: از میان اشخاص، گواهی کدام شخص برتر است» یا «شَهَادَةُ أَيِّ شَاهِدٍ مِنَ الشُّهُودِ أَكْبَرُ: از میان گواهان گواهی کدام گواه برتر است».

آیه ۲۴ سوره انعام: وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ: و از آنچه به دروغ [برای خدا شریک] می ساختند، هیچ اثری نماند.

بررسی: برگردان «صَلَّ عَنْهُمْ» به «هیچ اثری نماند!» بیان حاصل معناست، نه ترجمه جمله. همان طور که ملاحظه می شود از دو کلمه «عَنْهُمْ» هیچ اثری در ترجمه نیست. شگفت است که ترجمه آیات همسان با آنچه مترجم گرامی در اینجا آورده، بسیار متفاوت است. ایشان در ترجمه آیه ۵۳ سوره اعراف «صَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» می نویسد: «همه دروغ هایی که می بافتند، از خودشان گم شد».

نکته: مترجم در توضیح معنای «كَذَّبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ» (بخش اول آیه ۲۴) می نویسد: «به خود دروغ گفتند». این معنا نادرست است؛ زیرا آنگاه که «كَذَّبَ» با «عَلَى» بیاید، مانند: «كَذَّبَ زَيْدٌ عَلَىٰ عَمْرٍو» به این معناست که زید بر عمرو دروغ بست، یعنی سخنی یا کاری را به دروغ از عمرو حکایت کرد،^۷ اما «به خود دروغ گفت» بدون «عَلَى» می آید: «كَذَّبَ زَيْدٌ نَفْسَهُ»، یعنی زید سخن یا کاری را به دروغ از

خود نقل کرد.^۷

آیه ۲۵ سوره انعام: وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا: بر دل های آنان پرده‌هایی نهاده‌ایم که آن را درنیابند و گوش های باطنی آنان را سنگین کرده‌ایم.

بررسی

در ترجمه مزبور حرف «فی» نادیده گرفته شده و گویی برای عبارت «فی آذَانِهِمْ وَقْرًا» فعلی مانند: «وَقَرْنَا» مقدر شمرده شده است؛ زیرا ترجمه برابر چنین عبارتی است: «وَقَرْنَا آذَانَهُمْ»، در حالی که «فی آذَانِهِمْ وَقْرًا» عطف بر «عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً» است و این از باب عطف بر دو معمولی است که یک عامل دارند. بنابراین «فی آذَانِهِمْ وَقْرًا» با «جَعَلْنَا» معنا می شود، یعنی «وَجَعَلْنَا فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا: و در گوش های آنان سنگینی ای نهاده‌ایم». البته مترجم محترم در دو آیه دیگر که همسان این آیه است، تا حدودی درست معنا می کند. ایشان در ترجمه آیه ۴۶ سوره اسراء (جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا) می نویسد: «بر دل هایشان پرده‌هایی نهاده‌ایم که درنیابند و در گوش هایشان نیز سنگینی ای [نهاده‌ایم...].» در ترجمه این آیه، معنای «فی» منعکس شده و به عطف «فی آذَانِهِمْ وَقْرًا» بر «عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً» نیز توجه شده است، ولی کاش «نهاده‌ایم» در جمله «سنگینی ای [نهاده‌ایم...]» در قلاب نمی آمد؛ چون «نهاده‌ایم» مقتضای عطف است، نه اینکه مقدر باشد، مانند آن است که در ترجمه جمله «أَكْرَمْتُ زَيْدًا وَخَالِدًا» این گونه نوشته شود: «زید را گرامی داشتیم و خالد را [گرامی داشتیم]»، در حالی که باید نوشت: «زید و خالد را گرامی داشتیم». یا «زید را گرامی داشتیم و نیز خالد را»

إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ: این [آیات الهی] چیزی جز افسانه‌هایی گذشتگان نیست.

بررسی: «الْأَوَّلِينَ» به «گذشتگان» ترجمه شده است، در حالی که «أَوَّلِينَ» جمع «أَوَّل» به معنای «نخستینیان» است که می توان آن را به «مردم نخستین» برگرداند. «گذشتگان» معادل «ماضین» است.

آیه ۲۷ سوره انعام: وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ...: اگر [حال زار آنان را] ببینی، آنگاه که [بر پرتگاه] دوزخ متوقف می شوند ...

بررسی

«وَقَفُوا» فعل مجهول و به «متوقف شوند» که فعل لازم و معلوم است، ترجمه شده است. دهخدا و دیگران در معنای «توقف» می نویسند: «درنگ کردن، ایستادن، باز ایستادن». بنابراین «... وَقَفُوا عَلَى النَّارِ» با توجه به مجهول بودن «وَقَفُوا» این گونه معنا می شود: «... آنان را ... بر آتش دوزخ بداشته‌اند؛ (خرمشاهی) «... بر آتش دوزخ بدارندشان». (مجتبوی) در این ترجمه‌ها به مجهول بودن «وَقَفُوا» توجه

شده است. شگفت است که مترجم گرامی در توضیح واژه‌ها مجهول بودن فعل را در نظر می‌گیرد و می‌نویسد: «وَقِفُوا: بازایستاده شدند»، ولی در ترجمه آن را منعکس نمی‌کند. در آیه ۳۰ (وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يُقْفَوُا عَلَىٰ رَبِّهِمْ) نیز این مشکل دیده می‌شود؛ چون ترجمه شده است: «و اگر ببینی آنگاه که در پیشگاه پروردگارشان متوقف شوند».

آیه ۳۱ سورة انعام: قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ: کسانی که دیدار [قلبی و شهودی] خداوند را دروغ انگاشتند، قطعاً زیان کردند.

بررسی

۱. مترجم «لِقَاءِ اللَّهِ» را به دیدار قلبی و شهودی تبیین می‌کند. مراد مترجم از «دیدار قلبی» روشن است؛ اما مقصود از دیدار «شهودی» چندان آشکار نیست که آیا مراد شهود باطنی است یا شهود ظاهری؛ زیرا کلمه «شهود» می‌تواند بار هر دو معنا را دارا باشد، ولی چنین به نظر می‌رسد که مراد ایشان از «شهود» معنای اصطلاحی آن است که با دیدار قلبی قریب‌المعناست. به هر حال تبیین «لِقَاءِ اللَّهِ» به دیدار قلبی و شهودی در این آیه نابعاست؛ زیرا نزاع و چون و چرا با کافران و تکذیب‌کنندگان بر سر آن نبود که آیا دیدار قلبی و شهودی خدا ممکن است یا ناممکن و آیه بفرماید عده‌ای دیدار قلبی و شهودی خدا را دروغ می‌شمردند.

۲. «كَذَّبُوا» به «دروغ انگاشتند» ترجمه شده است. این معنا دقیق به نظر نمی‌رسد؛ زیرا «تکذیب» نسبت دادن دروغ است و این با دروغ انگاشتن تفاوت معنایی دارد. توضیح «انگاشتن» به معنای گمان کردن و مانند آن است. دهخدا می‌نویسد: «انگاشتن: تصور کردن، پنداشتن، گمان بردن»^۱ ولی در تکذیب معنای پنداشتن و گمان بردن نیست. چه بسا کسی گفته‌ای را تکذیب کند، ولی به درستی آن علم داشته باشد. در آیه ۱۴ سورة نمل آمده است: «جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ: فرعون و اطرافیان‌ش با اینکه دل‌هایشان به درستی معجزات ما یقین داشت، آنها را انکار کردند» و چه بسا کسی گفته‌ای را تکذیب کند و به نادرستی آن یقین یا به درستی یا نادرستی آن گمان داشته باشد. بنابراین بهتر، بل متعین است که «تکذیب» به «دروغ شمردن» و مانند آن ترجمه شود تا گویای نوع باور تکذیب‌کننده نباشد.

آیه ۴۵ سورة انعام: فَطُغِعَ دَابِّرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا: پس ستمکاران ریشه‌کن شدند.

بررسی

۱. «ال» «الْقَوْم» عهد است و به مردم ستمکاری اشاره دارد که در آیات قبل از آنها سخن گفته شد، نه

هر ستمکاری.

۲. برگردان یاد شده برای «فَقَطَّعَ دَابِرٌ...» بیان حاصل معناست، نه ترجمه آن؛ زیرا «ستمکاران» برابر «الظالمین» است، نه «القوم الذین ظلموا» و شاهدش این است که مترجم گرامی در بعضی از آیات مشابه از تعبیرهای آیه پیروی می‌کند، مانند: «ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا». در ترجمه آیه می‌نویسد: «این است مثل قومی که آیات ما را تکذیب کردند». در این ترجمه کلمه «قوم» و نیز موصول و صله (الذین کذبوا) را منعکس می‌کند و همچون آیه مورد بحث نمی‌نویسد: «این است مثل تکذیب‌کنندگان آیات ما». بنابراین بهتر، بل متعین بود که در ترجمه آیه مورد بحث نوشته می‌شد: «پس ریشه آن گروهی که ستم کردند، برکنده شد». (فولادوند)

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: و سپاس فقط خداوندی را سزد که پروردگار جهانیان است.

بررسی

۱. در جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ادات حصر نیست. بنابراین کلمه «فقط» در ترجمه معادلی ندارد. نباید پنداشت که «لام» در «لِلَّهِ»، لام اختصاص است و دلالت بر حصر دارد؛ زیرا اختصاص مجرد نام‌گذاری است و بیانگر حصر نیست. بنابراین آنجا که اهل ادب ادوات حصر را برمی‌شمردند، از «لام» اختصاص نامی نمی‌برند. آری در آیاتی مانند: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ» و «لَهُ الْحَمْدُ» که خبر مقدم شده، جمله حاکی از حصر است و جا دارد که کلمه فقط یا تنها در ترجمه آورده و نوشته شود: «ستایش فقط از آن خداست»، ولی شگفت است که مترجم در ترجمه این‌گونه آیات از ادوات حصر استفاده نمی‌کند. ایشان در ترجمه: «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ...» (جاثیه: ۳۶) می‌نویسد: «پس حمد و ستایش خدای راست پروردگار آسمان‌ها».

۲. مترجم در این آیه «لام» در «لِلَّهِ» را «لام» استحقاق می‌شمرد و در ترجمه کلمه «سزد» را به کار می‌برد. بر این فرض که این معنا درست باشد، ایراد آن است که چرا «الْحَمْدُ لِلَّهِ» در دیگر آیات این‌گونه معنا نشده است. در بسیاری از آیات، لام «لِلَّهِ» لام ملکیت شمرده است، مانند آیه ۳۶ سوره جاثیه.

۳. واژه «عالمین» مکرر در قرآن آمده است. گاه مراد از آن انسان‌هاست که معمولاً به «جهانیان: مردم جهان» ترجمه می‌شود، ولی ترجمه دقیقی نیست؛ زیرا جمع بودن «عالمین» ناظر به عالم‌های مختلف انسانی است، مانند: عالم عرب، عالم عجم و مانند اینها. بنابراین «گروه‌های انسانی» یا «گروه‌های بشری» مناسب‌تر است و گاه مراد از «عالمین» همه هستی و ناظر به دسته‌های مختلف موجودات است، مانند: عالم فرشتگان، عالم ستارگان و...^۹ آنگاه که مقصود «عالمین» همه هستی باشد، واژه‌هایی مانند: «عالم‌ها» و «جهان‌ها» مناسب است.

آیه ۴۶ سوره انعام: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ... بگو: آیا هیچ فکر کرده‌اید که اگر خدا شنوایی و چشم‌های شما را بگیرد و بر دل‌هایتان مهر [غفلت و نادانی] نهد....

بررسی

۱. در این آیه، «سمع» شنوایی معنا و مفرد دانسته شده که هر دو از پشتوانه لغوی برخوردار است. بنابراین به خودی خود ایرادی ندارد، اما در این آیه چون در ردیف «أَبْصَار» و «قُلُوب» که جمع‌اند قرار گرفته است، باید جمع معنا شود. با توجه به اینکه «سمع» نظیر مشترک لفظی است که هم در مفرد و هم در جمع به کار می‌رود و قرائن تعیین‌کننده است. جوهری می‌نویسد: «السَّمْعُ: سَمْعُ الْإِنْسَانِ، يَكُونُ وَاحِدًا وَجَمْعًا: سمع گوش انسان است که می‌تواند مفرد و نیز جمع باشد». اهل لغت ترجمه «سمع» به شنوایی و نیز گوش را نیز تأیید می‌کنند. فیروزآبادی می‌گوید: «السَّمْعُ: جَشُّ الْأُذُنِ، وَالْأُذُنُ: سمع شنوایی و نیز گوش است».^{۱۰} بنابراین اگر «أَبْصَار» به چشم‌ها ترجمه شود، قرین آن، یعنی «سمع» نیز باید به گوش‌ها ترجمه شود یا «أَبْصَار» به بینایی‌ها برگردان شود؛ چون «بصر» نیز همچون «سمع» در معنای چشم و نیز نیروی دیدن به کار می‌رود. فیروزآبادی می‌گوید: «الْبَصَرُ، مُحَرَّكَةٌ: جَشُّ الْعَيْنِ: بَصَرُ كَهَ «باء» و «صاد» آن حرکت داشته باشد، به معنای نیروی چشم (دیدن) است». نتیجه اینکه ترجمه «سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ» به «شنوایی و چشم‌های شما» چنان‌که مترجم آورده، نامطلوب است. یا باید به «شنوایی‌ها و بینایی‌هایتان» ترجمه شود یا به «گوش‌ها و چشم‌هایتان» برگردان شود. مترجم گرامری خود در ترجمه آیه ۳۱ سوره یونس، «سمع» را گوش‌ها و «أَبْصَار» را چشم‌ها معنا می‌کند: «أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ: یا چه کسی مالک گوش‌ها و چشم‌هاست» و نیز در ترجمه آیه ۲۶ سوره احقاف: «فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ» می‌نویسد: «ولیکن گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌هایشان [...] هرگز به کارشان نیامد».

۱۰. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۲.

۱۱. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۰.